زندگی سلام
ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
•چهارشنبه•۲آبان۱۳۹۷•شماره۱۱۷۰

حدیث‌روز

امام صادق(ع): صله رحم و با همسایه به نیکی رفتار کردن، خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند. **وسائل الشیعه**

ذکر روز چهارشنبه
صد مرتبه «یا حی یا قیوم»

در محضر بزرگان

سرعت گذر عمر

علامه محمدتقی جعفری فرموده‌اند: هر اندازه فاصله بین ناظر و جسم متحرک زیادتر باشد، حرکت آن جسم کندتر می‌نماید. فقط در آن هنگام که پس از سپری شدن سالیان عمر به عقب بر می‌گردیم، تا حدودی سرعت گذشت زمان را درک می‌کنیم. فراموش نمی‌کنم روزی بر بالین یک بیمار نشسته بودم که حدود نود سال از عمرش گذشته بود و دو روز بعد از دنیا رفت. در آن روزی که هنوز هوش و درک خود را از دست نداده بود، از وی پرسیدم: سالیان گذشته عمر خود را چگونه درک می‌کنید؟ او پلک‌های چشمش را روی هم گذاشت و فوراً باز کرد و گفت: «چنین چیزی و با چنین سرعتی».
برگرفته از موسسه تدوین و نشر آثار علامه

حکایت

خلوتی نیست

صاحبدلی را درد پایی عارض شد. یکی از محرمان که بر آن حال وقوف داشت در خلوتی بدو گفت که من از سرگذشتگان این درگاهم و از هر سرگذشتی آگاه. اکنون روزگاری است دراز که از عارضه درد پای شما اطلاع دارم و هیچ نمی‌بینم که در خلوت پای خویش دراز کنید. گفت: ای فرزند، قصه کوتاه کن که هنوز خلوتی ندیده‌ام، چه، هر کجا که نشستم حضرت حق عزّ و علا را حاضر و ناظر یافتم.
قاآنیا اگر ادب این است و بندگی
خاکت به فرق باد که با خاک همسری
نی نی سرشت خاک سراپا تواضع است
ای آسمان کبر، تو از خاک کمتری
برگرفته از کتاب «پریشان» اثر قاآنی

کاریکلماتور

سید مصطفی صابری

* وقتی مادیات دورت را شلوغ کنند نمی‌توانی با وجدانت خلوت کنی.
* آدم بی‌ذوق، پشت پنجره باز به سوی مناظر، لولای زنگ‌زده را می‌بیند.
* وقتی فرهنگ جامعه خواب است سرقت ادبی راحت می‌شود.
* وجدان پرکار هیچ‌وقت باز نشسته نمی‌شود و وجدان بیکار هیچ‌وقت استخدام.
* اگر چشمانت را ببندی هیچ تلاشی چشم‌گیر نخواهد بود.

بریده کتاب

عشق افشاگری می‌کند

عشق به آدمی این توانایی را می‌بخشد که قیافه واقعی خود را نشان دهد، شکفته شود، سلاح‌های دفاعی خود را از دست بنهد... به عبارتی، آدمی به جای آن که خویشتن واقعی خود را پنهان سازد، می‌گذارد چهره واقعی‌اش دیده شود. ما در روابط عادی خود با اطرافیان تا حدودی مرموز هستیم و نمی‌گذاریم طرف مقابل پی به خویشتن واقعی ما ببرد، اما در رابطه عاشقانه نمی‌توانیم چهره واقعی خود را پنهان کنیم.
برگرفته از «زندگی در اینجا و اکنون» اثر آبراهام مزلو

قرارمدار

اندکی صبر

نازنینا

فاطمه انیسی

نازنینا!
مرا گلی بفرست
شاید آرام گیرد این دل بی‌تاب
هان!
از در آشتی درآ
تا فروریزد این شب بدتار

دنیا به روایت تصویر

آلامی| جشنواره مجسمه‌های ساحلی، استرالیا

رویترز| آغاز مسابقه بین‌المللی قایقرانی، ایتالیا

تلگراف| بادکنک‌فروش دوره‌گرد، نپال

فتوترانه

دی‌روزنامه

این قسمت: رازهای قبض یک وزیر

علیرضا کاردار |طنزپرداز

فکر نکنید گاهی در بعضی موارد فقط سر ما مردم است که کلاه می‌رود و زیان می‌بینیم، بد نیست بدانید که خود مسئولان هم در امان نیستند و این موهبت نصیب ایشان هم می‌شود تا از درد مردم آگاه شوند. فقط کلاهی که سر مسئولان می‌رود یک تفاوت کوچک با کلاهی که سر ما می‌رود دارد، آن هم این که کلاه آن‌ها به گشادی کلاه ما نیست و آسان و با یک اشاره از سرشان در می‌آید ولی کلاه ما تا خرخره و حتی پایین‌تر هم می‌رود و به این راحتی‌ها از سرمان بیرون نمی‌آید! در نمونه تازه‌اش، وزیر ارتباطات در برنامه حالا خورشید گفت: «قبض موبایل من یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان آمد!» نه، خوشحال نشوید، چون بلافاصله آقای وزیر ادامه دادند که با مخابرات تماس گرفتند و موضوع ختم به خیر شد! حالا اصلا بحث ما این چیزها نیست، وزیر هستند و دارند و می‌توانند و اصلا به ما چه، موضوع مهم‌تری برایمان سوال شده و آن هم این که مگر آقای آذری جهرمی با تلفن‌شان چه کار می‌کنند که چنین قبضی برایشان صادر شده؟ برفرض نصف مبلغ قبض یعنی ۶۰۰ هزار تومان را برای مکالمه ضروری بگیریم و رتق و فتق امور وزارت‌خانه، ۵۰ هزار تومان هم صحبت‌های خانوادگی با اهل و عیال، ۵۰ هزار تومان پیامک پاسخ به دستورات خرید خانه و تشکر از تبریک تولد و باقی قضایا. ۵۰، اصلا ۱۰۰ هزار تومان هم بسته‌های ارزش‌افزوده زورکی، یعنی بقیه مبلغ اینترنت است؟ یعنی آقای وزیر چه استفاده‌هایی از اینترنت می‌کند که ما نمی‌کنیم؟ مگر به جز سر زدن به کانال‌های خبری و جوک و اطلاعات عمومی پروفسور سمیعی و سخن بزرگان دکتر حسابی و دیالوگ‌های ماندگار استاد پرستویی و طرز برخورد با اعضای خانواده آقایون فری‌و... چه کارهای دیگری با اینترنت گوشی می‌کنند؟ کاش مسئولان بگویند اول این که با این سرعت و فیلترها چه استفاده‌ای از اینترنت می‌کنند و بعدش هم چطور با یک تلفن می‌توانند قبض‌شان را کم کنند؟ کاش مسئولان ما را هم محرم رازهایشان بدانند!

شعرطنز

دوشنبه شب‌های بی‌«نود»

سحر بهجو |شاعر و طنزپرداز

تصویرسازی: سعید مرادی

دوشنبه شبِ بی‌نود مشکل است
به عشقش زن و مرد در منزل است
کسی که شده حذف برنامه‌اش
زبانش اگر تلخ، دریا دل است!

اعتراف می‌کنم

ترسناک

کودک نامرئی

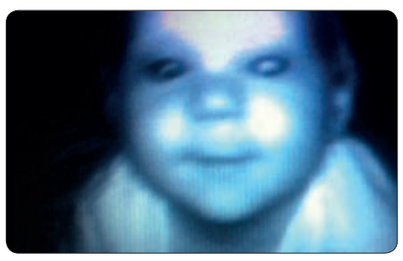

خانه نوساز بود و آن‌ها اولین ساکنان آپارتمان بودند. هنوز برق راه پله‌ها و آسانسور وصل نشده بود. طبق معمول نور چراغ قوه تلفنش را جلوی پای همسر و فرزندش انداخت تا بالا بروند. پسرش شعری را که تازه یاد گرفته بود، می‌خواند و مجبور بودند با حوصله گوش بدهند تا به واحدشان برسند. تلفنش زنگ خورد و چراغ قوه خاموش شد. شماره ناشناسی بود. در تاریکی جواب داد، اشتباه گرفته بود. دوباره چراغ قوه را روشن کرد ولی خبری از همسر و فرزندش نبود. نور را به اطراف تاباند، راه پله خالی بود. صدایشان زد. کسی پاسخ نداد.
ناخودآگاه کلید راه پله را زد، چراغ‌ها روشن شد ولی خبری از زن و بچه‌اش نبود. به سمت واحدشان دوید، خانه خالی بود. صدای شعر بچه‌اش از بالای راه پله‌ها آمد. نفس زنان به سمت پشت بام دوید. قفل بزرگی از در پشت بام آویزان بود. یک لنگه کفش بچه روی زمین بود، برداشت. پایین دوید و هراسان وارد کوچه شد. همسایه کناری داشت باغچه را آب می‌داد. پرسید: «زن و بچه من رو ندیدین؟» همسایه با تعجب نگاه کرد و گفت: «مهندس مگه شما زن و بچه داشتی؟ چطور تو این چند ماه ندیده بودیمشون؟!» به کفش توی دستش نگاه کرد، از گوشی‌اش یک شعر کودکانه پخش می‌شد.

ع. ک

تاپخند

* دکتر تغذیه من وانتی محله. هرچی بار بزنه تا یک هفته همون رو می‌خورم. خرما، نارنگی، خربزه، شوید!
* از اعتماد به نفس‌تون خوشم میاد. فکر می‌کنین سوال‌هایی که تو استوری می‌ذارین و بهتون جواب میدن واسه ما مهمه!
* گاهی اوقات زنگ می‌زنم به مامان و بابام و گوشی رو می‌ذارم تو جیبم که فکر کنن دستم خورده، از خوبی‌های خانواده‌ام حرف می‌زنم، شبش که میری خونه حس عجیبیه!
* اگه یک تکه فلز پیدا کردین و شک دارین که طلاست یا نه، بندازینش تو جوه، اگه طلا بود از بین میره!
* شما هم فامیل هاتون از اینترنت عکس غذا دانلود می کنن می ذارن استوری میگن بفرمایید؟!
* تو این هوا شما سقف کروک ماشینت رو ببند سرما نخوری، من خودم با دوچرخه‌ام دنبالت میام هر جا رفتی میگم ماشینت کروکه!
* رفتم شلوار بخرم فروشنده نیم ساعت قسم می‌خورد خودش الان باید دو برابر پول بده همین جنس رو بخره. تخفیف که نگرفتم هیچی مجبور شدم یه پولی هم همین جوری بهش بدم ضرر نکنه!
* خوبی این گرونی‌ها اینه که کیفیت محصولات هم رفت بالا. مثلا این پاور بانکم تا وقتی ۵۰ تومن بود ازش استفاده نمی‌کردم. از وقتی فهمیدم ۲۰۰ شده دایم باهامه!
* من و یکی از رفیق‌هام ترم اول ریاضی یک روپاس کردیم ترم بعدش رفیق‌هامون رو که افتاده بودن، مسخره می‌کردیم، همون ترم ۱۲ واحد افتادیم مشروط هم شدیم. از اون به بعد تصمیم گرفتم فقط پولدارها رو مسخره کنم!

دوردنیا

سوءاستفاده از فضولی مردم

آدیتی سنترال- آیا حاضرید ۹۹ سنت پرداخت کنید تا فهرست نام افراد دیگری را که آن‌ها هم ۹۹ سنت پرداخت کرده‌اند، ببینید؟! سایتی با عنوان «۹۹ سنت» از هر کسی که بخواهد نام افراد فهرست را که بدون هیچ دلیلی این مبلغ را پرداخت کرده‌اند ببینند، ۹۹ سنت پول می‌گیرد. شاید ۹۹ سنت مبلغ بالایی نباشد اما عده بسیار زیادی برای دیدن فهرست نام افراد دیگر حاضر شده‌اند این پول را پرداخت کنند و روزانه هزاران بار مبلغ ۹۹ سنت به حساب این سایت بی‌نام و نشان واریز می‌شود!

دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است!

سی‌ان‌ان- در سال ۱۹۳۴ یک دختر ۱۱ ساله کتاب مجموعه شعرهای «ادگار لی» را از یک کتابخانه به امانت می‌گیرد و بعد از ۹ دهه توسط پسرش در یک خانه تکانی بهاره پیدا می‌شود! این کتابخانه که در لوئیزیانا واقع است، پس از گرفتن کتاب در یک پست‌فیس بوکی نوشت: «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است. به هر حال عملکرد این مرد قابل تحسین است که کتابی را که سال‌ها پیش مادرش به امانت گرفته بود، به کتابخانه برگرداند.» هرچند این مرد بعد از پس دادن کتاب، از دادن جریمه تاخیر ۸۴ ساله خودداری کرد!

کتاب نورانی

آدیتی سنترال- «اوکا اوهاشی» نویسنده و هنرمند ژاپنی یک کتاب قدیمی و جذاب را به بهترین شکل ممکن بازیابی کرده است. ایده طراحی او به این گونه است که هر چه به آخر کتاب و نتیجه گیری نزدیک‌تر می‌شویم صفحات کتاب نورانی‌تر می‌شود. با ورق زدن این کتاب خواننده می‌بیند که حروف آن در خشش خاصی دارد و هر چه به انتهای کتاب نزدیک می‌شود این در خشش بیشتر می‌شود. این هنرمند با جاسازی چند چراغ به طرز ماهرانه در لابه‌لای صفحات، این ایده را عملی کرده است.

ساعت ۳۳ میلیاردی آقای ستاره

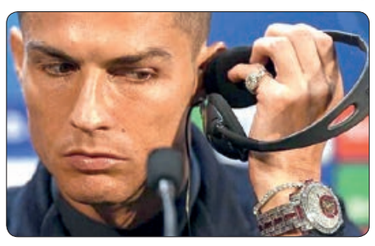

مشرق- به تازگی عکسی از کریستیانو رونالدو، ستاره فوتبال جهان منتشر شده است که ساعت دست کریس، توجه زیادی را به خود جلب کرده است. این ساعت که از ۴۲۴ قطعه الماس تشکیل شده، حدود ۱/۸۵ میلیون پوند (بیش از ۳۳ میلیارد تومان) قیمت دارد.

منتخب‌های چی‌میشه

دربست آرامستان!

سلام. با این که مسابقه جدید بود و نسبتا سخت، ولی استقبال خوب بود، ممنون. حیف که خیلی‌ها طبق روشی که توضیح داده بودیم شرکت نکرده بودن. برای تصویر باید داستان می‌ساختین، نه «چی شده» و «چی میگه» و پند و اندرز! خیلی‌ها هم همون داستان خوردن شکلات دور بادوم‌ها رو نوشته بودن که خب طبیعتا از خودشون نبود! سه تا از داستان‌های بانمک‌تر رو انتخاب کردیم که می‌خونید، یه شعر هم داشتیم که بهش می‌خوردرپ باشه و آوردیمش! دمتون گرم و خوش باشین همیشه.
* پسرم کمی پول واسه پیری، کوری تو تشکم مخفی کرده بودم، اما حالا با این اوضاع دلار و ریال و پارچه و نخ، تشک مال من، پول‌ها هم مال تو نونه! **اعظم ابن حسینی، مشهد**
* راننده: این سکه‌ها برای چیه؟! پیرزن: اینا انعام از طرف منه! اگه موقع رانندگی این همه به مسافرها پشت نکنی، بیشتر اونا هم به تو انعام میدن! **محترم درودی**
* پیرزن به محض ورود به اتوبوس، تمام پول‌های سکه خود را به رسم امانت به راننده میده! راننده ازش می‌پرسه: چرا همش سکه؟! پیرزن: آخه اسکناس‌هاش رو تو اتوبوس قبلی دزدیدن! **سید حسین آروند**
* مردی در اتوبوسی بود راننده، پیرزن عطا کرد به او چند دانه، با دانه نمی‌رود دست رو دنده، بی‌مزد و مواجب دست من هم بنده! **میلاد دستیار**

تفأل

گر بود عمر به میخانه رسم بار دگر
به جز از خدمت رندان نکنم کار دگر
خرم آن روز که با دیده گریان بروم
تا زنم آب در میکده یک بار دگر

از اون لحاظ

فارغ ز غوغای جهان در خاک

محمدامین فرشادمهر |طنزپرداز

دانه چشم به راه اتفاق‌های خوب بود. رودها خشکیده بود و سفره‌های زیرزمینی را نیز جمع کرده بودند و ظرف‌ها را هم شسته بودند. روزی از روزها چند قطره آب به صورت دانه پاچیده شد. دانه سر ذوق آمده بود. این که منبع قطره‌های آب، چلاندن جوراب فردی روی سطح زمین بعد از شستن آن‌ها بود، چیزی از حس و حال شاعرانه دانه نمی‌کاست. دانه دلش می‌خواست بدون چتر به دشت و صحرا بزند و زنگار وجودش را با قطره‌های آب پاک کند. البته به منبع قطره‌های آب که فکر می‌کرد ترجیح می‌داد زنگار وجودش را با دستمال کاغذی پاک کرده و آن قطره‌ها را صرفا جهت رشد و نمو استفاده کند. دانه با برنامه‌ریزی صحیح توانست رشد کند و به سطح زمین برسد. سرش را که بیرون آورد و وضعیت سطح زمین را که دید، از جمع حاضر عذرخواهی کرد و گفت من برم همون داخل زمین یه دور بزنم باز مزاحمتون می‌شم! اما راهی برای برگشت نبود.
دانه که حالا درختی برای خودش شده بود، با هزار بدبختی و جان کندن خرج و مخارج فتوسنتز برگ‌هایش را درمی‌آورد. یک روز دو مرد تبر به دست سراغش آمدند. او گفت جناب ما که کاری نکردیم، نه صدامون در اومده نه جایی رفتیم نه در کنار خطوط سیم پیام روییدیم. آن دو مرد اما توجهی به حرف‌های درخت نکردند و او را از ده سانتی زمین قطع کردند.
درخت ما به کاغذی زیبا و سفید تبدیل شده بود و آمادگی چاپ متون ارزشمند را روی خودش داشت. بعد از چندین و چند بار جابه‌جا شدن، کاغذ قصه ما فهمید قرار است در بخش آموزشی به کار گرفته شود. با خود گفت عالی است. کمی بعدتر مشخص شد در بخش کمک آموزشی به کار گرفته می‌شود. باز هم گفت بد نیست. کمی بعدتر گفتند کتاب کمک آموزشی یکی از موسسات کنکوری هستی. باز هم حتی گفت شاید بد نباشد! اما آن جایی دگرگون شد که فهمید خرید کتاب کمک آموزشی فعلی به دلیل این که یک ویرگول با چاپ قبلی‌اش تفاوت دارد، به دانش‌آموزان تحمیل شده.
کاغذ به یاد روزهایی افتاد که فارغ ز غوغای جهان، در زیر زمین زندگی می‌کرد. او در اوج جوانی در خودش پوسیده بود. کاغذ دیگر هیچ وقت رنگ خوشی را ندید تا یک روز عجیب و متفاوت؛ روزی که در دست دانش‌آموزی کنجکاو جر خورد و روی زمین ریخته شد و در آغوش خاکی و نمور زمین برای همیشه خوابید...

یادش به خیر

ما و شما

راه ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

* آن ماه که گیسویش رها بگذارد
مهرش به دل سپیده جا بگذارد
باید همه اهل روشنایی باشیم
تا صبح قدم به چشم ما بگذارد
علی گیاهی
* سپاس برای چاپ تصویر استاد حسین علیزاده، لذت بردیم. **امیررضا**
* داداش جونم، همه دنیا با هم، من و تو با هم. مهدی جان تولدت مبارک
* آق کمال؛ اون چیه که مفتش هم گرونه؟!
آق کمال: بسته اینترنت تلفن همراه؟! برنامه‌های یک جایی؟ نمدنم والا!
* چرا تازگی‌ها صفحه اول زندگی سلام شده ۱۰ تا فلان مهم، ۵ تا فلان قشنگ...؟!
* نشر اکاذیب خیلی با حاله، بازم بذارین.
مار پیچ‌های سخت، ولی اونم خوبه. ممنون
* مریم جان، تولدت مبارک عزیزم. چقدر خوش به حال من است که تو را دارم...
همسرت، حسین
* باز چرا ترسانک ندارین؟ یادتون میره یا کفگیرتون به ته دیگ خورده؟!
آرمین و رفقا
* فرشته من، همسر خوبم، سالروز به دنیا آمدنت خیلی مبارک باشه. خیلی خوبه که به این دنیا آمدی و الان کنار می‌رمز همیشگی مون ناپلئونی
* در نبودت به کسی باج ندادم هرگز، کاروان نیست که دل، هر که به جایت آید...
مسعود مجنونپور

نیازطنزی‌ها
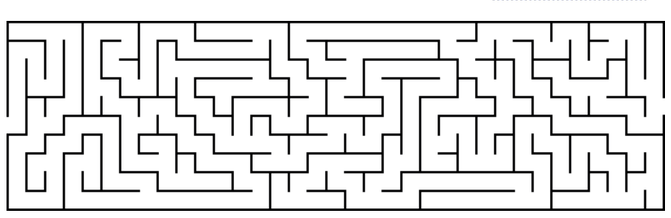
مارپیچ (سختی ۶۰٪)